



پیامبر ناخوانا و نانویسا*^۱

محمد صادق یوسفی مقدم

استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده:

در این مقاله موضوع ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر ﷺ با نگاهی درون قرآنی مورد بررسی قرار گرفته و سه نظریه عمده مطرح شده است. یکی نظریه مشهور مبنی بر اینکه پیامبر به طور مطلق، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است. دوم نظریه خاورشناسان که به صورت مطلق، معتقد به خوانا و نویسا بودن پیامبرند. سوم دیدگاه منتخب است که با نقد دو دیدگاه یاد شده، ثابت نموده است پیامبر ﷺ قبل از بعثت ناخوانا و نانویسا بوده، ولی پس از بعثت با خواندن و نوشتن آشنا گردیده است.

کلیدواژه‌ها:

ناخوانا و نانویسا / امی / امیون / قرآن / کتابت و قرائت

از کمالات انسان، دانستن خواندن و نوشتن است، چنان‌که عدم آگاهی بر خواندن و نوشتن، نقص به شمار می‌آید. از طرفی از نظر آیات قرآن و حقایق تاریخی، قطعی است که پیامبر خاتم ﷺ ناخوانا و نانویسا بوده است. اندیشمندان اسلامی آن را برای پیامبر ﷺ فضیلت دانسته‌اند (ابن عاشور، ۱۳۳/۵؛ صالحی، ۲۸۵ / ۱۰)، زیرا ناخوانا و نانویسایی پیامبر ﷺ، وسیله‌ای است برای هم‌آورد طلبی در برابر منکران، و اینکه آن حضرت جز از طریق تعلیم و تربیت الهی، چیزی فرا نگرفته و کسی در تربیت او نقشی نداشته است. مردم نیز

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۲۶، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۵/۷.

درمی‌یابند که کتاب پیامبر ﷺ اعجاز الهی است، زیرا کسی که با آنان در عدم آشنایی با خواندن و نوشتن مساوی بوده و از نوشته و کتاب کسی هم استفاده نکرده است، اکنون کتابی آورده است که سراسر عالم از آوردن آن عاجزند.

از این رو امام رضا علیه السلام خطاب به رأس الجالوت (عالم یهودی)، امی بودن پیامبر ﷺ را دلیل و حیانت قرآن دانسته و می‌فرماید: «از جمله دلایل پیامبر آن است که او شخصی یتیم، تهیدست و... هیچ کتابی نخوانده و هیچ استادی ندیده بود. با این حال کتابی آورد که حکایت پیامبران و خبر گذشتگان و آیندگان در آن آمده است.» (صدوق، التوحید، /۴۳۰)

با توجه به آنچه گفته شد، اهمیت اثبات یا نفی خوانا و نویسا بودن پیامبر ﷺ آشکار می‌گردد. در این زمینه نوشته‌ها و گفت‌وگوهای فراوانی با رویکردهای مختلف ارائه شده است. در این مقاله نیز با رویکردی درون قرآنی به موضوع ناخوانا و نا نویسا بودن پیامبر ﷺ پرداخته می‌شود. البته روایات تفسیری مورد توجه قرار می‌گیرد.

دیدگاه‌ها درباره ناخوانا و نا نویسا بودن پیامبر ﷺ

در مورد آگاهی پیامبر ﷺ از خواندن و نوشتن، سه نظر وجود دارد. نظر مشهور این است که پیامبر ﷺ پیش از بعثت و پس از آن، ناخوانا و نا نویسا بوده است. خاورشناسان و مستشرقان بر این باورند که آن حضرت پیش از بعثت و پس از آن، خواندن و نوشتن می‌دانسته است. نظر منتخب این است که پیامبر ﷺ پیش از بعثت ناخوانا و نا نویسا بوده، ولی پس از بعثت خوانا و نویسا شده است.

بررسی نظر مشهور

بیشتر اندیشمندان اسلامی برای اثبات نظر خود مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ به صورت مطلق خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است، به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند. در این نوشتار مهم‌ترین آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

... فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ...﴾ (اعراف/۱۵۸-۱۵۷)

«همانا آنان که از فرستاده خدا و پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند... پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبر درس نخوانده و امّی...»

آیات یاد شده دو بار پیامبر ﷺ را با صفت «امّی» یاد نموده و تصریح کرده است که این صفت در تورات و انجیل نیز برای آن حضرت آمده است. در معنای «امّی» دو دیدگاه اساسی بیان شده است که به تحلیل هر یک از آنها می‌پردازیم.

الف) ناخوانا و نانویسا

لغویان بر این باورند که امّی منسوب به «ام»، به معنای کسی است که بر جبلت اولیه و وضع تولّد خود باقی مانده و سواد خواندن و نوشتن ندارد (ابن فارس، ۲۸/۱؛ ابن منظور، ۲۲۰/۱). مفسران شیعه افزوده‌اند که چون کتابت تنها میان مردان رواج داشته، بی‌سواد را به مادرش نسبت می‌داده‌اند (طوسی، التبیان، ۱/ ۳۱۷؛ طبرسی، ۱/ ۲۷۴). علامه طباطبایی می‌گوید:

«امی به کسی گفته می‌شود که عطف مادری او را از رفتن به نزد معلم باز دارد و به تربیت مادری‌اش اکتفا کند.» (طباطبایی، ۲۱۵/۱)

مفسران اهل سنت نیز بر همین نظرند و یادآور شده‌اند که انسان با تعلیم دیدن، از وضع تولّد خود خارج می‌شود. (سمرقندی، ۱/ ۵۶۹؛ الجصاص، ۳/ ۵۹۳)

مفسران شیعه و سنی نیز نقل کرده‌اند که امّی از «امت» به معنای خلقت، به کسی گفته می‌شود که بر آفرینش اول خود (ناخوانا و نانویسا) باقی مانده است (طوسی، التبیان، ۱/ ۳۱۷؛ طبرسی، ۱/ ۲۷۴؛ سمرقندی، ۱/ ۲۲۳). معانی یاد شده همگی در این نظر شریکند که توصیف پیامبر ﷺ به امّی، به جهت آشنا نبودن آن حضرت با خواندن و نوشتن است. می‌توان گفت بیشتر اندیشوران دینی بر این باورند.

ب) امّی منسوب به امّ القری

در برابر دیدگاه مشهور برخی گفته‌اند توصیف پیامبر ﷺ به امّی در آیه یاد شده، به معنای آن است که آن حضرت منسوب به مکه است؛ زیرا امّ القری یکی از اسامی مکه است. شیخ مفید آن را مذهب جماعتی از امامیه می‌داند (مفید، اوائل

المقالات، ۱۳۷/۱). در متون روایی نیز روایاتی هست که نظر یاد شده را تأیید می‌کند (صفار، ۲۴۵/۱ و ۲۴۶؛ حر عاملی، ۴۱۳/۱). از میان آن روایات، به روایت صوفی و روایت مشترک علی بن حسان و علی بن اسباط بیشتر توجه شده است. در این مقاله به بررسی روایت صوفی، به دلیل مرفوعه بودن روایت علی بن حسان و نیز عدم تفاوت معنا میان آن دو اکتفا می‌کنیم. (صدوق، علل الشرایع، ۱۲۴/۱؛ حر عاملی، ۴۱۳/۱؛ صفار، ۲۴۵/۱)

احمد بن محمد از ابو عبدالله برقی، از جعفر بن محمد صوفی نقل می‌کند: وی به امام جواد علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا! چرا پیامبر صلی الله علیه و آله امی نامیده شده است؟ فرمود: مردم چه می‌گویند؟ گفتم: فدایت شوم، مردم می‌پندارند که پیامبر امی نامیده شده است، چون نمی‌نوشته است. حضرت فرمود: دروغ پنداشته‌اند، نفرین خدا بر آنها باد! کجا این سخن صحیح است؛ با اینکه خدای والا و برین در کتاب محکم خود می‌فرماید: او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیتش را بر آنان خوانده، تزکیه‌شان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد. پس چگونه می‌آموزد چیزی را که نیک نمی‌داند؟ به خدا سوگند رسول خدا به هفتاد و دو زبان می‌خواند و می‌نوشت. توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله به امی برای آن است که اهل مکه بوده و مکه مادر شهرهاست. این مطلب را خدا در قرآن یادآور شده است: «و تا ام القرى [= اهل مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، انذار کنی.»

برخی با مجهول دانستن جعفر بن محمد صوفی و مرفوعه بودن روایت علی بن حسان و علی بن اسباط، امی بودن به معنای منسوب به ام القرى را مردود دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۲۴۹/۵). ولی بر فرض اعتماد به روایت جعفر بن محمد صوفی به دلیل اینکه امام جواد علیه السلام عقاید وی را تأیید کرده است (نمازی شاهرودی، ۲۰۲/۲)، می‌توان گفت آن روایت، ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور مطلق نفی نمی‌کند؛ زیرا بر اساس صریح قرآن (آیه ۴۸ سوره عنکبوت و نیز آیه ۱۶ سوره یونس)، پیامبر صلی الله علیه و آله تا قبل از بعثت، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است. از این رو باید گفت: اطلاق روایات یاد شده نسبت به قبل از بعثت، با آیات قرآن تفسیر می‌شود. بر این اساس، امام می‌خواهد بفرماید که پیامبر پس از بعثت با توجه به

مسئولیت سنگینی که بر دوش داشته، با خواندن و نوشتن آشنا شده است (البته این توجیه با دیدگاه منتخب که خواهد آمد، مطابق است، نه دیدگاه مشهور).

برخی در رد این نظر که امی به معنای انتساب پیامبر ﷺ به امّ القری است، می‌گویند: کلمه امی در قرآن به همه مشرکان عرب (مکی و غیر مکی) اطلاق شده است (طوسی، التبیان، ۲/۴۲۰؛ طبری، ۳/۲۹۰)، چنان که در سوره آل عمران آیه ۲۰ آمده: «بگو به اهل کتاب و امیین (اعراب غیر یهودی و نصرانی) آیا تسلیم خدا شدید؟» معلوم می‌شود در عرف آن روز و در زبان قرآن به همه اعرابی که ناخوانا و نانویسا بوده و پیرو کتاب آسمانی نبوده‌اند، «امیین» اطلاق می‌شده است. نیز کلمه امی به عوام یهود که سواد و معلوماتی نداشته و اهل کتاب بوده‌اند، اطلاق شده است (سوره بقره، آیه ۷۸). بدیهی است یهودیانی که قرآن آنان را «امی» خوانده است، اهل مکه نبوده و ساکن مدینه و اطراف آن بوده‌اند. دلایل دیگری نیز آورده شده که دارای اشکالند، ولی به جهت پرهیز از طولانی شدن، از نقل و نقد آنها صرف نظر می‌شود.

۲. ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾
(عنکبوت/۴۸)

«تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.»
در این آیه سه دلیل وجود دارد که پیامبر ﷺ با خواندن و نوشتن، آشنایی نداشته است.

۱-۲. صدر آیه بیانگر آن است که پیامبر ﷺ پیش از بعثت، هیچ کتابی را تلاوت نکرده است و این دلیل ناخوانا بودن آن حضرت خواهد بود. بسیاری از مفسرین نیز گفته‌اند مراد از «کتاب» در آیه، مطلق نوشته است (ابن جوزی، ۶/۲۷۷؛ فخر رازی، ۲۵/۶۸؛ طبری، ۶/۸۰). علامه طباطبایی می‌گوید:

«تلاوت در آیه یاد شده به معنای قرائت است و قرائت می‌تواند از حفظ یا از روی کتاب باشد. ولی در این آیه، قرینه مقام دلالت دارد که مراد از تلاوت، قرائت از روی کتاب است.» (طباطبایی، ۱۶/۱۴۴)

۲-۲. جمله «وَلَا تَخْطُءُ بِيَمِينِكَ» چنان‌که بر نانویسایی پیامبر ﷺ دلالت دارد، نیز دلیل آن است که جمله «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُءُ بِيَمِينِكَ» به معنای مطالعه نکردن هر گونه کتابی، از جمله کتاب مقدس است.

۲-۳. علت در آیه یاد شده (إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) بیانگر آن است که اگر پیامبر ﷺ خوانا و نویسا بود، مخالفان می‌توانستند بگویند آنچه محمد آورده، از مطالعه آثار پیشینیان فرا گرفته است تا در نبوت آن حضرت تشکیک کرده و مردم را گمراه سازند. ولی با توجه به اینکه پیامبر خواندن و نوشتن نمی‌دانست، مردم دریافتند که کتاب آن حضرت وحی الهی است و بشر عادی از آوردن آن عاجز است.

۳. ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (یونس/۱۶)

«بگو: اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و (خداوند) از آن آگاهتان نمی‌کرد، چه اینکه مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه‌ای نیاوردم)، آیا نمی‌فهمید؟»

این آیه برای وحیانی بودن قرآن این گونه استدلال می‌کند: محمد ﷺ قبل از نزول قرآن با شما معاشرت داشته و شما به‌خوبی دریافت‌اید که او با خواندن و نوشتن آشنا نیست، و این دلیل است بر اینکه کتاب او وحی الهی است. طبرسی می‌گوید:

«جمله «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» انسان را به اندیشیدن (در ادعا و دلیل) فرا خوانده تا به وسیله آنچه مشاهده می‌کند (نخواندن و نوشتن پیامبر ﷺ)، به آنچه غایب از نظر اوست (وحیانی بودن قرآن)، آشنا شود.» (طبرسی، ۱۶۷/۵)

۴. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره/۲۳)

«اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شکی دارید، اگر راست می‌گویید، یک سوره مانند آن بیاورید و یاوران خود را جز خدا [به یاری] فرا خوانید.»

بر اساس نظر بسیاری از مفسران، ضمیر «مِنْ مِثْلِهِ» به «عَبْدِنَا» برمی‌گردد و مقصود این است که خداوند به ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر ﷺ تحدی کرده است (طباطبایی، ۵۸/۱؛ فخر رازی، ۱۱۸/۲؛ ثعلبی، ۱۶۸/۱). بر این اساس، معنای

آیه چنین می‌شود: «اگر شک دارید که آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، از نزد خداست؛ پس بیاورید مانند آن را از کسی که مانند محمد ناخوانا و نانویسا باشد.»

بررسی نظر خاورشناسان

بسیاری از خاورشناسان بر این باورند که پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانسته است. آنان استدلال‌های خود را بر سه محور آیات قرآن، وضع تجاری مکه و برخی قطعات تاریخی متمرکز کرده‌اند. در این مقاله تمرکز بر محور اول با ویژگی درون قرآنی است و دو محور دیگر به صورت جداگانه باید مورد بررسی قرار گیرد.

بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که هر چند خاورشناسان معتقد به وحیانیت قرآن نیستند، ولی در مواردی به بحث‌های درون قرآنی پرداخته و با فرض وحیانیت قرآن، امی بودن پیامبر را مورد نقد قرار داده‌اند. بحث از این جهت (یعنی علی المبنی) اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

با تفحص اجمالی می‌توان اهم موارد استدلال‌های درون قرآنی خاورشناسان را به سه دسته تقسیم کرد:

الف) خاورشناسان با روش‌های گوناگون به ایجاد شبهه در آیاتی که در آنها واژه «امی» به کار رفته، پرداخته و دلالت آنها را بر ناخوانایی و نانویسایی پیامبر ﷺ مورد سؤال قرار داده‌اند.

۱. برخی ادعا کرده‌اند که تفسیر امی به ناخوانا و نانویسا، از زمان طبری مطرح شده و در منابع کهن تفسیری از آن خبری نیست. گلدفلد (Goldfeld) می‌گوید:

«عقیده قطعی به بی‌سوادی پیامبر ﷺ از زمان طبری (متوفای ۳۱۰ق) به بعد بر تفاسیر چیرگی پیدا کرده است.» (جعفریان، ۶۵/۲)

این ادعا تمام نیست، زیرا مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰ق) بیش از یک قرن و نیم پیش از طبری، در تفسیر خود ذیل کلمه «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» می‌گوید:

«مراد از امی کسی است که کتاب‌ها را نمی‌خواند و آنها را با دست خودش نمی‌نویسد.» (مقاتل بن سلیمان، ۴۱۸/۱)

عبدالرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ق) نیز حدود یک قرن قبل از طبری، امی را به همان معنا می‌داند. (عبدالرزاق، ۵۰/۱)

۲. برخی از آنان بر این باورند که مراد از امّی و امیون کسانی هستند که کتاب مقدس ندارند. نلدکه (Noledék) می‌گوید:

«امّی دلالت بر جهل خواندن و نوشتن نمی‌کند، بلکه فقط نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ کتب عهد عتیق را نمی‌شناخت.» (نولدکه، /۱۳-۱۴)

وی ادامه می‌دهد:

«اشپرنگر (Aloys Sprenger) معتقد بود پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست و کتاب‌هایی به نام اساطیر الاولین و صحف ابراهیم درباره عقاید، ادیان و داستان‌های گذشتگان خوانده بود.» (همان، /۱۵؛ نیز رک: Life of Mohammad, p99).

رامیار می‌گوید:

«از نظر خاورشناسان، کلمه «امّی» در مورد کسی به کار می‌رود که غیر یهودی باشد و یا به کتاب تورات اعتقادی نداشته باشد.» (رامیار، /۵۰۸)

وی تصریح می‌کند:

«برخی از مستشرقان کار زبان درازی را بدانجا رسانده‌اند که گفته‌اند: پیامبر ﷺ تظاهر می‌کرد که خواندن و نوشتن نمی‌داند تا قرآن را معجزه بنمایاند.» (همان)

تفسیر امّی و امیون به کسانی که کتاب مقدس ندارند صحیح نیست؛ زیرا در قرآن به جمعی از یهودیان کلمه «امیون» اطلاق شده است، با اینکه آنان دارای کتاب آسمانی هستند (بقره/۷۸). مفسران معتقدند که «امیون» در آیه، همان افراد بی‌سواد قوم یهودند. (مقاتل بن سلیمان، /۱، ۵۹؛ طبری، /۱، ۵۲۸)

از تقابل امیین با اهل کتاب در آیه ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ آتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَاسَلْتُمْ...﴾ (آل عمران/۲۰) نیز استفاده نمی‌شود که امیین تنها به معنای کسانی است که کتاب مقدس ندارند؛ زیرا اگر آیه دلالت بر انحصار نماید، هیچ گاه نباید به بی‌سوادان اهل کتاب، امیین اطلاق می‌شد. بر این اساس فخر رازی می‌گوید:

«علّت توصیف مشرکین عرب به امّی، تشبیه آنان به کسانی است که ناخوانا و نانویسا بوده‌اند، یا آنکه ناخوانا و نانویسا، صفت عمومی آنها بوده است؛ هرچند

برخی خوانا و نویسا بوده‌اند.» (فخر رازی، ۲۲۷/۷)

برخی از خاورشناسان در تحقیقات خود جانب انصاف را رعایت کرده و به ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر ﷺ اعتراف کرده‌اند. دیون پورت (Davenport) می‌گوید:

«همه معتقدند که محمدّ تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله‌اش رایج بوده، چیزی نیاموخته است. آنچه را امروز ادبیات می‌نامیم، آن روزها از آن غافل بوده‌اند و شاید از آن احتراز هم می‌کرده‌اند. خلاصه آنکه آموختنی‌های آن عصر دانستنی‌های کتابی نبوده است.» (دیون پورت، ۱۸/)

گوستاو لوبون می‌گوید:

«این طور معروف می‌باشد که پیغمبر امّی بوده است و آن مقرون به قیاس هم هست.» (گوستاو لوبون، ۱۱۹/)

ب) برخی با این ادعا که تلاوت برای قرائت کتب مقدس به کار می‌رود، دلالت آیه ۴۸ سوره عنکبوت (مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ) بر ناخوانا و نانویسایی پیامبر ﷺ را انکار کرده‌اند. به طور مثال ویل (Gostav Weil) می‌گوید:

«کلمه «تتلوا» (ت-ل-و) به معنای این است که پیامبر کتب مقدس را از روی نوشته تلاوت نکرده است.» (برای اطلاع بیشتر از نظر ویل نک: Mohammad

(der Prophet, p. 174 above)

برخی در تشریح این نظر گفته‌اند: در قرآن کلمه تلاوت به معنای تلاوت کتاب مقدس است. چنانچه ماده قرائت به معنای تلاوت مطلق مکتوب است (خضر شایب، ۴۳/). بنابراین آیه در مقام بیان این مطلب است که پیامبر ﷺ کتب مقدس را نخوانده است، نه اینکه پیامبر به خواندن و نوشتن آگاه نبوده است.

این ادعا ناتمام است، زیرا:

۱. ویل با عطف توجه به صدر آیه، از جمله «وَلَا تَخْطُ بِمِینِكَ» غفلت کرده است. این جمله به صراحت بیانگر این است که پیامبر ﷺ نوشتن نمی‌دانست. همچنین جمله یاد شده قرینه است بر اینکه مراد از تلاوت، خواندن هر مکتوبی است و اختصاص به کتاب مقدس ندارد؛ یعنی چنانچه از پیامبر هر گونه نوشتن و

نوشتن هر چیزی نفی شده است، تلاوت نیز به صورت مطلق، اعم از تلاوت کتب مقدس و کتاب‌های دیگر، نفی شده است.

۲. از آیات قرآن به دست می‌آید که ماده تلاوت افزون بر استعمال برای تلاوت کتاب‌های مقدس، در مورد آموزه‌های شیاطین ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ...﴾ (بقره/ ۱۰۲) و سرگذشت اشخاصی مانند ذوالقرنین ﴿سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (کهف/ ۸) نیز به‌کار رفته است. این استعمال نیز بیانگر عدم اختصاص تلاوت به کتب مقدس است.

۳. قرآن که از کتب مقدس و از ماده قرائت است، در بسیاری از آیات با همین نام آمده است و نیز در بسیاری از آیات، برای تلاوت قرآن از ماده قرائت استفاده شده است؛ مانند ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ﴾ (نحل/ ۹۸)، ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ﴾ (اعراف/ ۲۰۴)، ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ﴾ (انشقاق/ ۲۱).

ج) برخی از خاورشناسان روایات ناظر به آیات را مورد توجه قرار داده و با به دست دادن احتمالات ذیل روایات تفسیری و ترجیح احتمال مورد نظر خود، ادعا کرده‌اند که پیامبر خواندن و نوشتن را می‌دانسته است. به طور مثال وات می‌گوید:

«پس از آنکه فرشته خدا بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت بخوان، وی در پاسخ گفت: «ما اقرأ». مسلمانان با هدف اثبات ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر، آن جمله را خیری و منفی معنا کرده‌اند؛ یعنی من توانایی بر قرائت ندارم. ولی ابن هشام مطلبی را نقل می‌کند که در آن عبارت «ما اقرأ» به صورت استفهامی معنا شده است؛ یعنی چه چیزی را تلاوت کنم؟ و این بیانگر آگاهی پیامبر از خواندن است.» (ویلیام مونتگمری وات، ۸۵/)

سخن وات از چند جهت دارای اشکال است:

۱. ابن هشام در صدد معنا کردن عبارت «ما اقرأ» به «ما ذا اقرأ» نیست، بلکه این دو عبارت در یک حدیث نقل شده است که پیامبر ﷺ نخست به جبرئیل می‌گوید: «ما اقرأ...» (من توانایی بر قرائت ندارم) و پس از آنکه جبرئیل بر وی فشاری وارد می‌آورد، می‌گوید: «ما ذا اقرأ». (ابن هشام، ۱/ ۱۵۵)

عبارت «ما ذا اقرأ» می‌تواند بیانگر دو معنا باشد: یکی آنکه پیامبر ﷺ ابتدا فرموده است من خواندن نمی‌دانم، سپس با اعجاز الهی و تصرفی که از جانب

جبرئیل صورت می‌گیرد، آن حضرت به قرائت توانا می‌شود. از این رو برای بار دوم می‌پرسد: «ما ذا اقرأ؟» چه چیزی را بخوانم؟ نیز می‌تواند بیانگر آن باشد که پس از اصرار جبرئیل، پیامبر از وی می‌خواهد که خواسته‌اش را بیان کند تا حضرت آن را بازگو نماید.

۲. بر اساس نقل ابن هشام، گفت‌وگو میان جبرئیل و پیامبر ﷺ در خواب صورت گرفته است (همان). بدیهی است آن حضرت در خواب چیزی را مطالعه نکرده است و بر فرض مطالعه، دلیل نمی‌شود که پیامبر ﷺ در بیداری نیز خواندن و نوشتن را می‌دانسته است.

بررسی دیدگاه منتخب

عدم آشنایی پیامبر ﷺ با خواندن و نوشتن پیش از بعثت، مورد اتفاق همه مسلمانان است و اختلاف آنان مربوط به بعد از بعثت است و اینکه آیا آن حضرت پس از بعثت مانند پیش از بعثت، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است؟

روشن شد که دیدگاه مشهور آن است که پیامبر ﷺ به صورت مطلق، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است (شهید ثانی، ۳۲۹/۱۳؛ نووی، ۱۶/۱۴۳). از این رو برخی به تخطئه قاضی ابن ولید باجی پرداخته و می‌گویند: «ادعای باجی مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ در روز حدیبیه با دست خودش صلح‌نامه را نوشت، به شدت مورد انکار و تبری قرار گرفته است.» هر چند برخی در توجیه کلام او گفته‌اند: «مراد وی کتابت بر وجه اعجاز است.» (ابن کثیر، ۳/۴۲۷؛ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۸/۱۲۰؛ همو، التبیان، ۸/۲۱۶)

نظر مشهور را نباید تنها دیدگاه اسلامی تلقی کرد، زیرا از اندیشمندان اسلامی برخی تصریح (فاضل هندی، ۳۲۲/۲) و برخی ادعای اجماع کرده‌اند (سید علی طباطبایی، ۴۱/۱۳) که پیامبر ﷺ پیش از بعثت، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است، ولی پس از بعثت به خواندن و نوشتن آگاه شده است. هر چند ادعای اجماع در مباحث فکری و اعتقادی اعتبار ندارد، اما بیانگر دیدگاهی قابل توجه در موضوع امی بودن پیامبر ﷺ است.

حق این است که پیامبر ﷺ پیش از بعثت ناخوانا و نانویسا بوده است و پس از بعثت، گرچه نمی‌توان ثابت کرد که چیزی را نوشته است، ولی می‌توان ادعا کرد که آن حضرت بر خواندن و نوشتن آگاه بوده است. آیات قرآن برای اثبات این ادعا کفایت می‌کند، به‌ویژه آنکه مفاد آیات به وسیله روایات و برخی تعبیرات درباره چگونگی آگاهی پیامبر ﷺ به خواندن و نوشتن مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۱. عبارت «من قبله» در آیه ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ...﴾ (عنکبوت/۴۸) تنها به عدم آگاهی بر خواندن و نوشتن در پیش از بعثت نظر دارد. تخصیص عدم آگاهی به قبل از بعثت در آیات یاد شده بیانگر آن است که پیامبر ﷺ تنها پیش از بعثت ناخوانا و نانویسا بوده است. در غیر این صورت، باید در زبان آیه به‌گونه‌ای نفی شود که بعد از بعثت را نیز شامل گردد. به‌ویژه آنکه عدم آگاهی به خواندن و نوشتن پس از بعثت اگر واقعیت می‌داشت، نه تنها قید «من قبله» در آیه نمی‌آمد، بلکه قرینه‌ای بر عدم آگاهی مطلق در آیه آورده می‌شد. از این رو سید مرتضی می‌گوید:

«ظاهر آیه اقتضا می‌کند که گفته شود پیامبر ﷺ بعد از بعثت، خواندن و نوشتن را آموخته است.» (سید مرتضی، ۱/۱۰۷)

شیخ مفید نیز می‌گوید:

«اگر نفی آگاهی، مطلق باشد، تخصیص نفی به قبل از بعثت غیر معقول است. چنان‌که نفی آگاهی پیامبر ﷺ از شعر، (به دلیل لزوم مصونیت قرآن از اتهام خیال‌گرایی) به‌گونه‌ای صورت گرفته است که اختصاص به زمانی خاص ندارد و برای همیشه نفی شده است؛ ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ (یس/۶۹).» (مفید، اوائل المقالات، ۱۳۷/)

در اینجا نیز اگر نفی آگاهی پیامبر ﷺ از خواندن و نوشتن به صورت مطلق مورد نظر است، باید به‌گونه‌ای نفی می‌شد که اختصاص به زمانی خاص از آن استفاده نشود، به‌ویژه آنکه نفی آگاهی شعر از پیامبر از نفی آگاهی آن حضرت از خواندن و نوشتن مهم‌تر نیست، بلکه می‌توان ادعا کرد که عدم آگاهی آن حضرت از خواندن و نوشتن در جهت اثبات نبوت، از نفی شعر گفتن مهم‌تر است.

۲. در آیه ۱۶ سوره یونس از پیامبر ﷺ می‌خواهد تا به مردم بگوید: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و از آن آگاهتان نمی‌کرد؛ زیرا مدتی پیش از این، من در میان شما زندگی کرده‌ام. آیا تعقل نمی‌کنید!؟» ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.

به‌کارگیری عبارات «من قبله» و «أفلا تعقلون» در آیه یاد شده، عقلا را به قضاوت طلبیده و از آنها خواسته است تا با توجه به شرایط محیطی پیامبر ﷺ قبل از بعثت که تعداد مردان باسواد از هفده نفر و زنان باسواد از یک نفر تجاوز نمی‌کرده است (بلاذری، ۵۸۰/۳ به بعد)، دریابند که اگر قبل از بعثت پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست، به خوبی مورد شناسایی قرار می‌گرفت. کلمه «من قبله» در آیه یاد شده به این مهم توجه داده است و عبارت «أفلا تعقلون»، عقل انسان‌ها را به الزامات محیطی معطوف داشته است.

ولی پس از بعثت شرایط محیطی عوض شد و مسلمانان آرام آرام با خواندن و نوشتن آشنا شدند و آیه یاد شده با این توضیح، دلیل قانع‌کننده‌ای است به اینکه آن حضرت پس از بعثت قادر به خواندن و نوشتن بوده است. افزون بر آنکه اگر عدم آگاهی پیامبر ﷺ بر خواندن و نوشتن اختصاص به قبل از بعثت نداشته باشد، لازم‌اش لغو بودن به‌کارگیری عبارت «من قبله» در آیه است و این از شأن‌های حکیم به‌دور است.

۳. تعلیل در آیه ۴۸ سوره عنکبوت ﴿إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ و در آیه ۱۶ سوره یونس ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ﴾ دلالت دارد که ناخوانا و نانویسا بودن پیامبر ﷺ به قبل از بعثت اختصاص دارد؛ زیرا اگر آن حضرت پیش از بعثت با خواندن و نوشتن آشنا بود، مخالفان اشکال می‌کردند که آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید، از کتاب‌های پیشینیان است، اما آگاهی آن حضرت بعد از بعثت موجب چنین شبهه‌ای نمی‌شود و نمی‌توان آن تعلیل را به تمام دوران حیات آن حضرت سرایت داد.

اگر اشکال شود که به‌کارگیری فعل مضارع در آیه ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾ (اعراف/ ۱۵۷) بیانگر جریان ایمان آوردن به پیامبر ﷺ پس از رسالت و استمرار امی بودن آن حضرت است، پاسخ آن است که آیه یاد شده در مقام اخبار

از ویژگی‌های پیامبر خاتم است که اهل تورات و انجیل آن حضرت را با آن ویژگی‌ها که مهم‌ترین آنها امی بودن اوست، می‌شناخته‌اند.

خبر یاد شده حقیقت و مطابق واقع است، زیرا پیامبر ﷺ تا زمان بعثت ناخوانا و نانویسا بوده است. ولی لازمه صحت خبر یاد شده، امی ماندن پیامبر پس از بعثت نخواهد بود، به‌ویژه آنکه برخی از اندیشمندان اصولی بر این باورند که به‌کارگیری مشتق برای کسی که مبدأ اشتقاق از او مرتفع شده، به‌علاقه گذشته صحیح است (بحرالعلوم، ۱۷۸/۳؛ بهایی عاملی، ۳۳/۳). برخی آن را حقیقت نیز دانسته‌اند (کاظمی خراسانی، ۱ و ۱۲/۲). برخی دیگر بر این باورند که توصیف یک شخص به صفتی به لحاظ حال تلبس (آخوند خراسانی، ۴۴/۴) یا ظرف تلبس (عراقی، ۱-۱۲۰/۲) حقیقت است؛ هر چند آن حال یا ظرف تلبس گذشته یا آینده باشد. در نتیجه توصیف پیامبر به امی پس از بعثت با آنکه آن حضرت ناخوانا و نانویسا نبوده است، اشکال ندارد.

برای صحت این برداشت از آیات قرآن می‌توان به موارد زیر به عنوان مؤید استناد کرد:

۱. روایات خاص

افزون بر دو روایت (جعفر بن محمد صوفی و روایت مشترک علی بن حسان و علی بن اسباط)، روایات بسیاری بر توانایی خواندن و نوشتن پیامبر ﷺ پس از بعثت دلالت دارند. برخی مانند صفار، بابی مستقل به آن تخصیص داده‌اند (صفار، ۲۴۵/۲). اکنون برخی از روایات را نقل می‌کنیم.

شیخ مفید می‌گوید:

«پیامبر ﷺ پس از بعثت نویسندگی می‌دانست، ولی بر اساس مصلحت نوشت. جز یک مورد در آخر عمر که تصمیم به نوشتن گرفت. آن‌گاه که فرمود: دوات و قلمی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم تا هیچ‌گاه گمراه نشوید. پس عمر گفت: این مرد هذیان می‌گوید.»

وی می‌گوید:

«حمل این روایت بر نوشتن سببی به معنای طرح روایت است. مقام نیز اقتضا

می‌کند که پیامبر قصد داشته با دست خودش بنویسد.» (مفید، اوائل المقالات،

(۴۰۵/)

احمد بن محمد بن ابی نصر به نقل از برخی اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «از چیزهایی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منت گذاشت، این بود که آن حضرت قرائت می‌کرد، ولی از روی مصلحت نوشت. (سپس امام علیه السلام به عنوان نمونه می‌گوید: ابوسفیان در یکی از باغ‌های مدینه متوجه نامه‌ای از عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. آن حضرت نامه را خواند، ولی کسی را از مفاد آن باخبر نمود. به اصحاب دستور داد وارد مدینه شدند. آن‌گاه آنان را از مضمون نامه مطلع ساخت.» (صدوق، علل الشرایع، ۱/۱۲۵)

در این زمینه روایاتی نیز از هشام بن سالم، حسن بن زیاد الصیقل (همان، ۱۲۶/۱)، عبدالرحمن بن الحجاج (حر عاملی، ۱/۴۱۳) و انس بن مالک (ابن ماجه، ۸۱۳/۲) نقل شده است که بر خوانا بودن پیامبر دلالت دارند، جز آنکه اطلاق آنها نسبت به قبل از بعثت، با آیات قرآن تقیید می‌شود؛ و این یکی از راه‌های حل تعارض میان آیات و روایات است. در غیر این صورت باید روایات مخالف ظاهر آیات را کنار گذاشت.

۲. دیدگاه‌های مربوط به آشنایی پیامبر با خواندن و نوشتن

درباره چگونگی آشنا شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خواندن و نوشتن تعبیّرات متفاوت است. از ظاهر عبارت شیخ مفید (مفید، اوائل المقالات، ۱/۱۳۶) و برخی از فقیهان (فاضل هندی، ۲/۳۲۲؛ سید علی طباطبایی، ۱۳/۴۲) که به روایت جعفر بن محمد صوفی تمسک کرده‌اند که آن روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه به هفتاد و دو زبان دانسته است، استفاده می‌شود که آنان آگاهی آن حضرت را به طریق اعجاز می‌دانند. همچنین سید مرتضی ادعا می‌کند که اصحاب ما بر این دیدگاه اعتماد کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از بعثت، کتابت را از جبرئیل آموخته است. (سید مرتضی، ۱/۱۰۸) علامه مجلسی نیز بر این باور است که نمی‌توان پذیرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علوم اولین و آخرین را بداند و قادر به شق القمر و بالاتر از آن باشد، ولی بر نقش حروف بر

صحیفه‌ها و الواح آگاهی نداشته باشد (مجلسی، ۸۴/۱۶ و ۱۳۴). این تعبیرات که تا حدودی ناشی از اختلاف دیدگاه است، تأیید کننده دیدگاه منتخب است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. به‌کارگیری صفت ناخوانا و نانویسا برای کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند نامأنوس نیست؛ زیرا افزون بر آنکه حلبی در ترجمه آیه ۷۸ سوره بقره آن را به‌کار می‌برد، سنایی غزنوی در یکی از اشعارش پیامبر را به همان عبارت می‌ستاید:
اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی

چرا پس قبله کل نانویسا بود و ناخوانا

۲. این اثر مجموعه مقالاتی درباره پیامبر گرامی اسلام است که یکی از آنها، «امی در متون کهن» نوشته «نورمن کالدر» (Norman Calder) از دانشگاه منچستر است و برگردان به فارسی آن به واسطه شهلا بختیاری انجام شده است.

منابع و مأخذ:

۱. ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی؛ زاد المسیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۲. ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۳. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر والتنویر، تونس، الدار التونسیة، ۱۹۹۷م.
۵. ابن کنیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۹ق.
۶. ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، قم، ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۸. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویه، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق.
۹. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
۱۰. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۱۱. بحر العلوم، محمد بن محمدتقی؛ بلغه الفقیه، بی‌جا، منشورات مکتبه الصادق، ۱۳۶۲ش.
۱۲. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، قم، البعثة، ۱۴۱۵ق.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.

۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان، قم، منشورات الارومیه، ۱۴۰۴ق.
۱۵. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۶. بهایی عاملی، محمد بن حسین؛ حبل المتین، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، بی تا.
۱۷. جزری، ابن اثیر مبارک بن محمد؛ النهایه، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۱۸. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۹. جعفریان، رسول؛ پژوهشی در سیره نبوی (مجموعه مقالات)، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲ش.
۲۰. حجتی، سیدمحمد باقر؛ پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ الفصول المهمه فی اصول الائمه علیهم السلام، قم، معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۲۲. خصیبی، حسین بن حمدان؛ الهدایة الكبرى، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۱ق.
۲۳. دیون پارت، جان؛ عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه: غلامرضا سعیدی، تهران، اقبال، ۱۳۳۴ش.
۲۴. رازی، ابوالفتوح؛ روض الجنان و روح الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۵. رامیار، محمود؛ تاریخ قرآن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۶ش.
۲۶. زبیدی، محمد بن محمد؛ تاج العروس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۷. سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۲۸. سمرقندی، نصر بن محمد؛ بحرالعلوم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۲۹. سید قطب؛ فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، ۱۴۰۰ق.
۳۰. شایب، خضر؛ هل كان محمد صلى الله عليه وآله وسلم أمياً، دمشق، دار قتیبه، ۱۴۲۳ق.
۳۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم، معارف اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۳۲. صالحی، محمد بن یوسف؛ سبل الهدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۳۳. صدوق، محمد بن علی؛ التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ش.
۳۴. _____؛ علل الشرایع، نجف، مکتبه الحیدری، ۱۳۸۵ق.
۳۵. صفار، محمد بن الحسن؛ بصائر الدرجات، قم، مکتبه النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۶. صنعانی، عبدالرزاق؛ تفسیر عبدالرزاق، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۱۰ق.

٣٧. طباطبائی، سید علی؛ ریاض المسائل، قم، النشر الاسلامی، ١٤١٢ق.
٣٨. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان، بیروت، مؤسسة اعلمی، ١٣٩٣ق.
٣٩. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان، بیروت، مؤسسة اعلمی، ١٤١٥ق.
٤٠. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ١٤١٥ق.
٤١. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٤٢. _____؛ المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المكتبة المرتضویه، ١٣٨٧ق.
٤٣. عاملی، سید محمد جواد؛ مفتاح الکرامه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٩ق.
٤٤. عراقی، ضیاء الدین؛ نهاية الافکار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤٠٥ق.
٤٥. علم الهدی، سید مرتضی؛ رسائل المرتضی، قم، دارالقرآن، ١٤٠٥ق.
٤٦. عینی، محمود بن احمد؛ عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٤٧. فاضل هندی، محمد بن حسن؛ كشف اللثام عن قواعد الاحکام، قم، مكتبة النجفی، ١٤٠٥ق.
٤٨. فخر رازی، محمد بن عمر؛ التفسیر الکبیر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤١٣ق.
٤٩. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب؛ بصائر ذوی التمییز، بیروت، المكتبة العلمیه، ١٤١٦ق.
٥٠. کاظمی خراسانی، محمد علی؛ فوائد الاصول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٤ق.
٥١. گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه: فخر، تهران، افراسیاب، ١٣٨٠ش.
٥٢. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، تهران، صدا، ١٣٧٧ش.
٥٣. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص، بیروت، دارالمفید، ١٤١٤ق.
٥٤. _____؛ اوائل المقالات، بیروت، دارالمفید، ١٤١٤ق.
٥٥. مکارم شیرازی، ناصر؛ الامثل، قم، مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ١٤٢١ق.
٥٦. مونتگمری وات، ویلیام؛ محمد فی مکة، ترجمه: عبدالرحمن الشیخ حسن، قاهرة، هیئة المصریة العامه، ٢٠٠٢م.
٥٧. نمازی شاهرودی، علی؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران، شفق، ١٤١٢ق.
٥٨. نولدکه، تئودور؛ تاریخ القرآن، ترجمه و کوشش: جورج تامر، بی جا، دارالنشر، ٢٠٠٠م.
٥٩. نووی؛ المجموع فی شرح المذهب، بیروت، دارالفکر، بی تا.